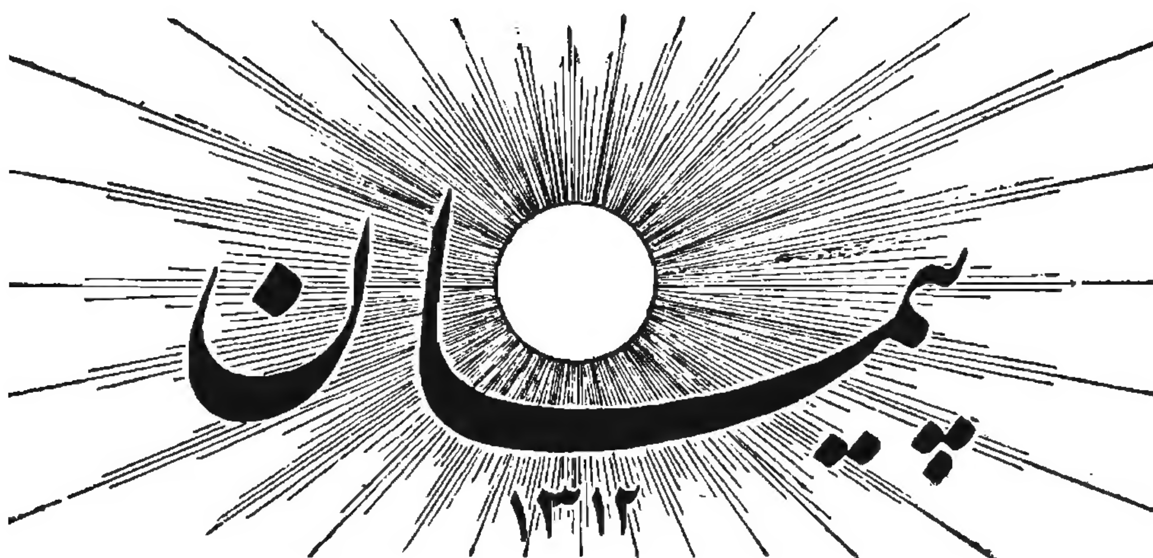

پیمان
پیمان سال پنجم
شماره دوم



سال پنجم — دی ماه ۱۳۱۷ — شماره دوم

دارنده

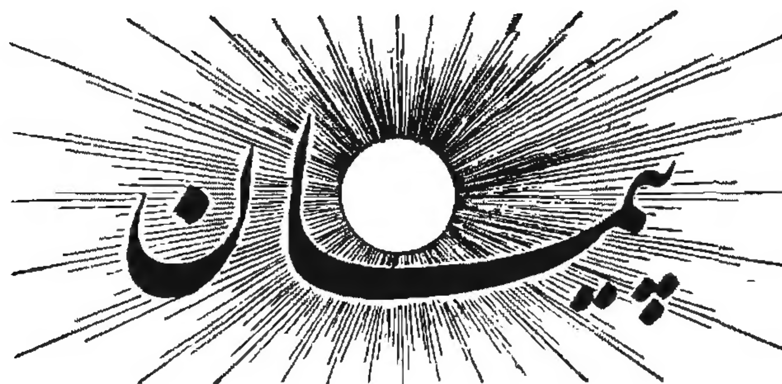
کسروی تبریزی

فهرست آنچه در این شماره چاپ شده

کتابهای دارنده پیمان که بفروش می رسد

۱ـ	شهریاران گمنام	بخش یکم	۵	ریال
۲ـ	«	« دوم	۵	«
۳ـ	«	« سوم	۳ر۵	«
٤ـ	تاریخ پانصدساله خوزستان		۷	«
۵ـ	نامهای شهرها و دیهها دفتر یکم		(دوباره چاپ خواهد شد)	
٦ـ	« «	« دوم	۱ر۵	«
۷ـ	آیین	بخش یکم	(دوباره چاپ خواهد شد)	
۸ـ	«	« دوم	٤	«
۹ـ	تاریخ هجده ساله آذربایجان بخش یکم		(دوباره چاپ خواهد شد)	
۱۰ـ	« « «	« دوم	۱۵	«
۱۱ـ	« « «	« سوم	۱۵	«
۱۲ـ	قانون دادگری		۳	«

فروش این کتابها در مراغه با کتابخانه نوبهار است .



سال پنجم	دی ماه ۱۳۱۷	شماره دوم

سخنانی که باید فراموش نکرد

یك کار درستی که صد تن دست بهم داده بنتیجه رسانید بهتر از صد کار ناانجامیست که هرکدام بیکی برخیزند .

☆*☆

بدانسان که شما بربندار های خود پافشاری مینمایید دیگران نیز این کار را می‌کنند ، بگویید : پس چاره پراکندگی چیست ؟!..

☆*☆

کسانی چون خود کاری نمی توانند میخواهند هیچکس دیگری بکار برنخیزد .

☆*☆

این خود نمونه نادانیست که سخنی را نافهمیده و نا اندیشه بپاسخ برخیزند .



خویهای پاک

— ۲ —

۲- خویها از چه راه نیرومند گردد؟..

درشماره گذشته سخن‌را باینجارسانیدیم که نیکخویی تنها با دانستن نیست و اینکه کسانی همیشه بستایش و نکوهش از خویهای نیك وبد می پردازند سودی ندارد، و یگانه راه نیکی خویها اینست که در آدمیان سرشت روانی نیرومند تر گردد و برسرشت تن و جان فرمانروا باشد، وگفتگو ازاین زمینه را باین شماره نگه داشتیم.

باید دانست برای نیرومندی روان سه چیز در بـاید: نخست معنی جهان و زندگی را دانستن وآدمیگری را شناختن. دوم سود وزیان خویهای‌نیك و بد را - بدانسانکه هست - دانستن. سوم تکیه‌گاهی‌داشتن. اینك یکایك اینها را باز می‌نماییم.

۱- معنی جهان وزندگی‌را دانستن: کسانی درشگفت خواهند بود که ما برای نیکخویی شناختن معنی جهان و زندگی و دانستن معنی آدمیگری را دربایست می شماریم. ولی جای شگفتي نیست. امروزبیشتر

بدیها از آن برخاسته که انبوه کسان جهان را یك دستگاه بیهوده ای می انگارند و زندگی را جز نبرد نمیشمارند که هرکسی باید از هر راهیکه تواند بخوشي خود کوشد ، و انگیزه ای برای نیك بودن نمی پندارند . چنین کسانی تا از آن گمراهي بیرون نیایند چگونه دربند نیکیها توانند بودن؟!.. گیرم که بازبان هواداری ازخوبهای‌نیك نمایند چون درونشان از آن آگاه نیست بهنگام کار خواهند درماند .

امروز انبوه مردم باین درد گرفتارند . بدآموزیهائی که از نیم‌قرن بازبنام‌فلسفه مادی رواج یافته‌دلها راپرکرده و باورها راسست گردانیده . بسیاری از آنانکه بمردم پند می آموزند و خوبهای نیك یادمیدهند باین درد دچارند و آنچه بر زبان میرانند از درون باور نمیدارند . شما اگر بیازمایید کسیکه در اینجا سخن‌ازنیك وبد می‌راند درجای دیگری‌درون خود را بیرون داده یا در هوایی خویش را بهمه آشکار میسازد . اگر روزنامه ها را بخوانید کسیکه امروز گفتگو از خوبهای ستوده می دارد فردا خود رابراه فلسفه زده سخن از بیهودگی پند و فرهیخت می راند .

برای پیراستگی خوبها باید مردم بدانند اینجهان دستگاه بیهوده ای نیست ، و زندگی از بهر نبرد نمی باشد . باید بدانند اگر زندگی از راهش پیش رود هرکسی بهره از آسایش و خرسندی یابد و آدمی را بنبرد و کشاکش نیاز چندان نماند . باید بدانند خوبهای رشك و آز و کینه و خشم و برتریفروشی و مانند اینها که آدمی راست از سرشت جانوری‌اوست خوبهاییست‌که ازهمجنسی باددان وچهارپایان باورسیده ، واینها آلودگي های اوست که باید کوشد و خود را از آنها پاك سازد .

سرشت جانوری همه چیزش بد نیست و نباید از آن بیزار بود .

ولی این خویها بداست و روان وخرد از آنها بیزار میباشدوهر کسی باید خود را از آنها پیراسته گرداند .

باید بدانند آدمیان چون در یکجا زندگی می کنندآسایش هر کسی جز با آسایش همگان نتواند بود، و اینست هر کسی همواره باید در بند آسایش همگان باشد ، و این هنگامی تواند بود که خود را از آز و خود خواهی و رشک و کینه و خشم و مانند اینها پاك گرداند .

اینها یکرشته راستیها بیست که ما در جای دیگری هرچه گشادتر و روشنتر نگاشته ایم . (۱) در اینجا بآنها نپرداخته میگذریم ، و این اندازه می گوییم که برای نیکی خویهانخست باید اینها را دانست . روان که خودخواهان نیکی میباشد اینهاست که آنرا تکان دهد وبه‌نیروآورد .

ازکلمه هایی که بر زبانها افتاده یکی هم فرهیخت است . ولی آن نیز از چیزهاییست که می گویند و معنایش را نمی فهمند . آری آدمی را فرهیخت درباید . ولی ازچه‌راه ؟.. ازاین‌راه که‌هرپسری یا دختری‌چون سر بر می آورد و یا بدرون زندگی می گزارد پیش از همه معنی‌جهان و زندگی را باو آموزند و معنی آدمیگری را فهمانند و آنچه آدمی را بساید باو یاد دهند و او را به هوشیاری و خود داری از خوی ها تا پاکیزه وا دارند .

اینست‌فرهیخت. نه‌آنکه همچون‌امروز ازکودکی سخنان‌پراکنده و پریشان این و آن را در دلها بیاکنند ، و راست و دروغ و سودمند و زیان آور هر چه شنیدند بیاد گیرند ، و گیج و درمانده پا بمیان زندگی

(۱) گذشته از گفتار های بیمان کتاب های آیین و راه رستگاری دیده شود .

گزارند ، و از گام نخست بخود فروشی پردازند ، وآنچه یاد گرفته اند با رنگهای دیگری پیاپی بیرون ریزند.

۲- سودوزیان خویهای نیك وبدرا شناختن: بیشتر مردمزیان خویهای ناستوده را - چندانکه هست - نمیدانند. هر یکی چیز هایی را شنیده اند و برزبان میدارند ولی از راستی بسیار دورند. گام دوم در راه نیرومندی روان ها اینست که آنان را از زیان خویهای ناستوده نیك آگاه گردانند.

گرفتاریهای آدمیان بیش از همه ازرهگذر خویهای ناستوده است. آنچه آدمیان‌را بجان همدیگرانداخته خودخواهی و خشم و کینه ورشك است ، آنچه زندگي را پراز پستی ها و بلندی‌های بی‌اندازه گردانیده آز است. آنچه‌ستم و دغلکاریرا پیشرفت داده دروغ ودورویست. همچنین دیگر خویها که هرکدام سختیهای دیگری رادر زندگی پدید آورده. من یکی از نتیجه هایی را که از ستودگی خویها توان برداشت در اینجا باز می نمایم:

ما اگر چنین انگاریم که یکدسته مردمی از این خیمها خود را بپیرایند و با هم براستي و درستي ونیکوکاری راه روند آنان روزانه بیش از یکساعت بکوشش نیاز نخواهند داشت و ساعتهای دیگر همه بآسایش و خوشی بسرخواهند برد. آری آدمیان باید بکوشند و دربایست‌های زندگی را آماده سازند. ولی این کوشش روزانه بیش از یکساعت نیست. اینکه اکنون آدمیان اینهمه گرفتار رنج و کوششند جز نتیجه آز و رشك و خودخواهی ودروغ و نیرنگ نیست. هرکسی‌آزمندانه‌میخواهد بردیگران بیشی جوید ، و یا رشکبرانه می خواهد بستودگیهای‌دیگران پشت پازند.

و یاستمگرانه میخواهد همه را زبون خود سازد . ازاینرو کشاکش پدید می آید و این رنجها پیدا میشود .

در یك توده هرچه خویها ستوده‌تر آسایش و خوشی مردم بیشتر است . اگرهمه مردم با خویهای ستوده راه روند درجهان آسایش وخرمی هرچه فزونتر خواهد بود .

اگر کسانی در تاریخ جستجو کنند در هرتوده ای چون خویهای ستوده . از جانفشانی و درستکاری و دلیری و مانند اینها رواج داشته آن توده سرفراززیسته و در تاریخ نام بزرگی از خود باز گزارده . ولی سپس چون آن خویها را از دست داده سرافکنده شده وکم کم رو بنابودی نهاده است . گذشته از آسایش و خرمی آزادی و سرفرازی توده ها نیز جز در سایه خویهای ستوده نتواند بود .

اینها فلسفه‌نیست. سخنهای‌ناسنجیده نیست. چیزهاییست که آزموده شده و از استوارترین آگاهیهـا بشماراست . در کتابهای باستان که از ایران در زمان هخامنشی گفتگو میدارند از ستوده خویی ایرانیان سخن رانده‌می‌گویند : «هیچگاه دروغ نگفتندی» . مااین را بآسانی توانیم پذیرفت . زیرا کشوری بآن پهناوری که هخامنشیان را می‌بود و از کنار سیحون تا کنار دانوب کشیده میشد وایرانیان برچندین مردم ازکلدانی و اسوری و عیلامی و مصری و ما کدونی و تیره های گوناگون سوریـا و آسیای کوچك فرمان می‌راندند چنین فرمانروایی راجز درسایه خویهای ستوده گرانبها نگاه‌نتوانستندی داشت .

شماببینید : هنگامیکه خشایارشا یا کنبوجیا در همدان می‌نشست وجانشینی ازو در سارد پایتخت آسیای کوچك ، و دیگری دربلخ کرسی

خراسان فرمان می‌راند اگر ایرانیان مردم بخرد و پاکدرون نبودندی و هرکسی سرفرازی خودرا درسرفرازی کشور وتوده ندانستندی آن فرمانروای سارد خودخواهانه و نمك ناشناسانه بنافرمانی بر خاستی ، و خشاریا بـ کنبوجیا که آهنگ او کردی و از چندین ماهه راه لشکر برسر او بردی از اینسوی فرمانروای بلخ نافرمانی نمودی ، و بدینسان کار ها بر پادشاه شوریدی و رشته از هم گسیختی. چیزیست بسیار روشن: نگهداری چنان کشور بزرگی جز در سایه ستوده خویی ایرانیان نتوانستی بود .

داستان جنگهای ایران و یونان‌را درآن قرنها شنیده‌اید . یونانیان که با همه کمی در برابر دولت بزرگ هخامنشی ایستادگی نمودند شما اندکی نیز ازخوبیهای ایشان جستجو کنید و راز این فیروزی‌را ازآنجا جوئید. نمیگویم: همه‌خوبیهاشان ستوده بوده. می‌گویم : یك‌رشته خیمهای گرانبها از جانفشانی و دلیری و راستی پرستی و مانند اینها میان ایشان رواج بسیار داشته . داستـان لئونیداس و یاران او در تنگه ترموپولای همیشه در تـاریخ خواهد ماند .

رومیان از یك شهر روم برخاسته و سپس برسراسر ایتالیا دست یافتند ، و پس از آن در آسیا و اروپا و افریقا برزمینهای بسیار پهناوری چیره شدند و چندین پادشاهی را برانداختند . اگر میخواهید راز این فیروزی را بدانید داستانهایی را که از گردنفرازی و جانفشانی ومردانگی ایشان نگاشته اند بخوانید .

نمیگویم همه ازاین راه بوده . بیگمان دربزرگی و فیروزی رومیان قانونهای جمهوری و هنر های جنگی و چیز های دیگر یادرمیان داشته . لیکن ستوده خویی بیش از همه کار کرده . زیرا آن قانونها و هنر ها را

کارتاجیان نیز که یکی از دشمنان بزرگ روم بودند می‌داشتند وما می بینیم در جنگ با روم زبون گردیده و از میان رفته اند و این جز در سایه خوبهای بد آنان نبوده. از خود داستانهای جنگی نمونه های نیکی از خوبهای دو مردم در دست است و ما را نیازی بجستجو درکتابها نیست .

یك نمونه از جانفشانی رومیان اینست که چون در جزیره سیسیل جنگهای سختی میانه دو کشور میرفت و هر دو سو گزند سختی دیده بود . کارتاجیان نمایندگانی بروم برای گفتگوی آشتی و آزادی دستگیر شدگان فرستاده و رگلوس نامی را که از کونسولها و سرداران روم بود و در جنگی بدست کارتاجیان افتاده بود همراه ساختند که بکوشد و سنای روم را بپذیرفتن پیشنهاد آشتی نزدیك گرداند ، و ازو پیمان گرفتند که هرگاه آشتی سرنگرفت بار دیگر بکارتاج باز گردد و در دستگیری بماند . اینان چون بروم رسیدند وفرستادگان کارتاج پیشنهاد آشتي کردندنمایندگان سنا از رگلوس شور خواستند و او چنین پاسخ داد : آشتی کردن ودستگیران را رها ساختن بکارتاج سودمندتر خواهد بود تابروم ، و اگر جنگ دنبال شود رومیان فیروز خواهند درآمد وکارتاجیان را از سیسیلیا بیرون خواهندراند . بدینسان مرد نیکخو سود کشور را بآزادی و آسودگی خود برگزید ، و ازگفتن راستی که بهای جانش بود بازنایستاد . وچون آشتی سر نگرفت همراه فرستادگان بکارتاج باز گشت و چنین می گویند درآنجا بشکنجه نابودش ساختند .

اما نمونه ای از آلودگی کارتاجیان: داستان هانیبال و لشگر بردن او را بر سر روم هر تاریخ خوان میداند . از هنر های جنگی که گفتگو می کنند و کتابهادر باره اش نوشته اندیکی از شاهکار های آن این لشکر

کشی هانیبال میباشد. این مرد و خاندانش برای آنکه شکست کارتاج را جبران کنند و آن را از خاك بردارند بجانفشانی های بسیار بزرگی برخاسته و بیست سال کما بیش کوشیده و از بومیان اسپانیا سپاهیان ورزیده پدید آورده بودند و هانیبال با یك دلیری بیمانند از کوههای آلپ سرازیر شده و بخاك روم درآمده و در چهار جنگ پیاپی لگیونهای روم را در هم شکسته و رومیان را بسخت ترین تنگنا انداخته بود. هر کسی میخواهد اندازه هنرمندی این سردار بنام تاریخ را بداند ستایشهایی را که خود رومیان ازو نوشته اند بخواند. اینمرد پانزده سال درخاك روم نشست و رومیان بااو برابری نتوانستند. کارتاج دوباره پا گرفته و با هماورد دیرین خود روبرو می ایستاد و امید بسیار می رفت که روم به یك پیمان استواری ناگزیر گردد و دو کشور همیشه با آسایش بسربرند. ولی کارتاجیان از بد خوبی این شایستگی را نداشتند و چنان فرصتی را فدای ناپاکدرونی پیشروان خود ساختند.

هانیبال در خاك روم دربایست ها داشت و می‌بایست کارتاج پشتیبانی و یاوری ازو دریغ نگوید و پول و سپاه و خوار و بار برای او فرستد و بارها هانیبال خواهش پشتیبانی از سنای کارتاج کرد. ولی چون کسانی از نمایندگان سنا آن فیروزی و پیشرفت را از هانیبال برنتافته از ناپاکدرونی برو رشك می بردند هر زمان که او خواهش پول یا سپاه کرد اینان بهانه ای پیش کشیده خواهش او را نپذیرفتند و نتیجه آن شد که هانیبال ناتوان گردیده و کاری از پیش نبرد و شد آنچه در تاریخها نگاشته اند و کارتاج زیر پای رومیان لگدمال گردید.

چه سودی در خواندن تاریخ هست

پیداست که تاریخ را بچندین دیده توان دید و چندین گونه سود از بهرخواندن آن توان شمرد . ولی نگارنده دراینجا بدو سود بزرگی که از آن توان برداشت می پردازم و آن را شرح میدهیم :

— ۱ —

تاریخ داور دادگریست که در رفتار و کردار مردان تاریخی و توده های گذشته بجستجو پرداخته نیکان را ازبدان و درستکاران را از خیانتگران جدا میسازد و کسانی را برای جاویدان محکوم بنفرت و نفرین گردانیده کسانی را شایسته ستایش و آفرین می نماید .

کسانی تاریخ را افسانه میشمارند . ولی این اشتباه بزرگی است . تاریخ بیش از همه یك داوریست و همیشه بقضاوت بیطرفانه خودامتداد می دهد .

این نتیجه قضاوت تاریخ است که ما پس از دو هزار سال بنام لئونیداس احترام می گزاریم و آغوستوس را بزرگ می گیریم و به هانیبال ستایش و آفرین دریغ نمیگوییم و از آنسوی نامهای نیرو و کاتالین و آتیلا را همیشه با نفرین و بیزاری یادمیکنیم. این قضاوت تاریخ بودکه استخوان های ناپلئون را پس از نوزده سال از مرگ او از سنت هلن بفرانسه آورد این قضاوت تاریخ است که همیشه نام چنگیز و هلاکو و تیمور ببدی یاد می گردد . ولی بنام جلال الدین خوارزمشاه و تیمور ملك احترامها گزارده می شود . همین قضاوت تاریخ همیشه این اثر را دارد که هر کسی که در بند نیکنامیست از کردار های بد و از خیانت و پستی خود داری کند

و در پی کارهای نیك و بزرگ باشد .

— ۲ —

تاریخ آموزگار نیکخوییست . در تاریخ چون نیك و بدتوده ها و مردان تاریخی یاد میشود گذشته از موضوع قضاوت و نتیجه‌ای که ازآن بر میخیزد این اثر را نیز دارد که ما از دلیریها و رادمردیها و بزرگ منشی های مردان نیك عبرت برداشته پیروی ازایشان نماییم. همچنین از پستی‌ها وخیانتهای مردان آلوده متنبه شده ازآنها دوری جوییم .

کیست که تاریخ یونان را بخواند و ازکوشش های غیرتمندانه تمیستوکلیس و از پاکدامنیهای اریستیدیس و از دلیریهای کیمون متأثر نگردد ؟! .. کیست که تاریخ روم را بخواند و از بلندی‌همت و ازشکیبایی و پافشاری رومیان درس نیاموزد ؟! .. کیست که داستان ابو مسلم و کار های او را بداند و یا از سرگذشت یعقوب لیث آگاه باشد و از آنها درس دور اندیشی و رازداری و مردانگی یاد نگیرد ؟! .. از آنسوی کیست که داستان سلطان محمد خوارزمشاه را در تاریخ بخواند و معنی ترس و ناتوانی اراده در دیده او مجسم نشود و زبان های بیشمار آن را آشکار در نیابد ؟! ..

اینها را برای مثل یاد می‌کنیم . در تاریخ صدها مانند اینها هست اگر بخواهیم نیکیها را بیاموزیم و اگر آرزو کنیم از بدیها دوری جوییم برای‌همگی صدها مثال در تاریخ توان پیدا کرد .

اینست مختصری از سود هایی که در خواندن تاریخ هست .

بندرشاه　　　　**فتحی**

پیمان : چون آقای فتحی ازهواداران پیمان هستند و این گفتارشان از

نگارش های پیمان برکنار نیست آن را چاپ کردیم ولی می‌باید چند سطری برگفته های ایشان بیفزاییم :

نخست اینکه تاریخ خواندن و ازنیك و بدگذشتگان آگاه شدن واز آنها پند آموختن‌که خواست ما و آقای فتحی است چیزدیگر است و بگذشته پرداختن و آن را مایه‌سرگری ساختن چیز دیگر . باید میانه این دو جدایی گزاشت. چنانکه در جای دیگری آن را باز نموده ایم .

دوم اینکه تاریخ ایران از قرنها باینسو کار داوری را از دست‌داده و ما در میان کتابهای فارسی یك تاریخی که بتوان بآن نام داوری داد پیدا نمیکنیم و چون خواست ما گفتگو از آن کتابها نیست تنها بیك دلیل بسنده کرده در میگذاریم :

پیش آمد دلگداز مغول‌که آقای فتحی از آن یاد کرده در آن پیش آمد گناهکار تنها سلطان محمد خوارزمشاه نبوده ، آری او گناهکار است و همیشه باید نامش ببدی آورده شود . لیکن گناهکاران دیگر نیز فراوان بوده اند که چون تاریخ بداوری نپرداخته مردم آنان را نمیشناسند - هست یکمردی که بگفته خودش چون‌آمدن مغول را بخراسان و عراق شنیده زنان و فرزندان خود را بی سرپرست گزارده و شبانه با چند تن از بیرگان دیگری بگریخته که سپس چون مغولان بری رسیده اند همه خاندان او را از دم تیغ گذرانیده اند ، و از بس بیرگ و بد نهاد بوده این کار زشت را در کتابش نوشته است و چنین کسی که همیشه باید نامش ببدی یاد شودکسانی او را ازبزرگان و پیشوایان میشمارند وکتاب شومش‌را چاپ کرده بدست مردم می دهند .

هست مردی که از بهرخوشگذرانی هرزمان خود را بدرباری می‌بسته و چون هلاکو بایران‌آمده خود را باو بسته وجلو او افتاده ومغولان را برسر بغداد کشیده و با این سیاهکاری هنوز مردم او را ببزرگی یاد میکنند .

هست مرد فرومایه بدنهادی که پس از آن همه ستم ها و بیدادگری هاکه ازهلاکو برایرانیان رفته بود آباقاخان پسر اورا ستایش سروده و نیرومندی

و پایداری او را خواسته است .

هستند مردان نادان بدنهادی که چون مغولان درایران جا گرفتند بجای آنکه بمردم دل دهند و آنان را از نومیدی باز دارند و کم کم دلیر گردانیده برای ایستادگی در برابر بیگانگان و بیرون راندن ایشان از ایران آماده گردانند بد نهادانه از هر راهی بسست گردانیدن مردم کوشیده اند و فلسفه جبریگری را پیش کشیده گناه مغولان را بگردن خدا انداخته اند و اگر کسی جستجو کند هزاران شعر درباره جبریگری سروده چنان افسانه بیسروته را در سراسر دلها جاداده اند و بدینسان برنومیدی و سستی مردم افزوده و دست و پای آنانرا بیکبار بسته اند .

هستند نامردان بیرگی که چنگیزرا فرستادهٔخدا سروده‌اند بدین عنوان که خداگاهی از « لطف » خود فرستاده فرستد وگاهی از « قهر » خود ، چنگیز فرستاده قهری‌او بوده ، و در این باره شعرها سروده و کتاب پدید آورده‌اند .

هستند یکدسته شوی که چون چنگیز و هولاکو آن آتش‌ها را درایران و عراق برافروختند وآنهمه خاندانها را برانداختند بجای دلسوزی بحال مردم وکاستن از غم ایشان بخوشحالی پرداخته و زبان شماتت باز کرده چنین‌گفتند که خدا چنگیز و هولاکورا بگرفتن خون مجدالدین بغدادی فرستاد و بدینسان نمك بزخمهای دلها پاشیدند .

هستند پست نهادانی که به پشتیبانی بستگی بمغول صد ستم بمردم بینوا رواداشتند وشکنجه هایی را که کسی تا آنروز در ایران ندیده بود درسر مردم آزمودند .

اینها همه از آنست که تاریخ کار داوری خود را انجام نداده است و باید پس ازاین انجام دهد . دراین باره اگر راستی را خواهیم تاریخ یك چیز پدیدار وجداگانه ای نیست . تاریخ‌را تاریخنگاران پدید آورند . روشنتر بگوییم : یك کسی برخیزد و یك زمانی را برگزیند و داستانها را که در آن زمان رو داده تا آنجا که آگاهست برشته نگارش آورد ، و این کست

که میانه نیك و بد بداوری پردازد . چیزیکه هست اگر این کس مرد پاکدل و با فهمی بود و از خودکینه و دلخواهی نداشت داوریهای او پایدار ماند وگرنه دیگران لغزش های او را باز نمایند و در میانه داوریهای درستی انجام گیرد .

پس راستی را داوری ازآن تاریخنگارانست . در باره قرنهای گذشته ایران چنین تاریخنگارانی نبوده‌اند . روشن‌تر بگوییم: کسی درپی داوری نبوده تا داوریش راست یادروغ شمرده شود . کسانی‌که تا کنون تاریخ نوشته اند بیشتر آنان جز مردان چاپلوس و فرومایه نبوده اند و در سراسر نوشتهای خود جز راه پستی وچاپلوسی‌را نپیموده اند . آری بیهقی و اسکندر بیك و میرزامهدیخان از این دسته برکنارند و شاید چند کتابی هم از اینگونه باشد . لکن کتاب های دیگر در خور آن نیست که ما تاریخ نامیم‌و از آنها داوری امید داشته باشیم و یا اگر داوریشان نادرست است بدرستی آنها کوشیم .

ازکارهاییکه بایدبشود یکی اینست‌که برای قرنهای نزدیك ایران (ازمغولان باینسو) تاریخ نوشته شود وکتابهای رسوایی که در دست است ازمیان برخیزد و این یکی از چیزهاییست که ما میخواهیم و اینست گاه و بیگاه گفتگو بمیان آورده شرطهایی را که در یك تاریخ باید بود یاد میکنیم .

چنانکه در جای دیگری گفته ایم پیش از همه تاریخنگار باید یکمرد گردنفرازی و از پستی و فرومایگی برکنار باشد تابتواند بزرگی و نیرومندی بدان را بدیده نگرفته بدی ایشان را باز نماید و افسوس‌که چنین کسانی بسیار نیستند تخم چاپلوسی و پستی‌که کاشته شده باین آسانی از دلها ریشه کن نخواهد شد .

آن معنی که شما بتاریخ میدهید و داوری از آن چشم میدارید بسیار بزرگ است و بسیار سودمند است . ولی باید خستوان بود که چنین تاریخی ما نمیداریم . نتیجه ای‌که از این‌گفته میخواهیم آنست که شما یا کسان دیگری دراندیشه باشیدکه بچنین تاریخهایی برخیزید . آری‌نتوان بیکبارآن راپدید آورد چنین کاری نشدنیست . ولی می توان کم کم آن را آغاز کرد و هرکسی به گوشه ای از آن پرداخت و کاری انجام داد .

یاد آوریها

باید از کار های بیهوده دور باشیم

در این چند سال بیشتری از تعارفات متروك شده ـ القاب بیمعنی لغو گردیده ـ عنوانهای پوچ که بر روی پاکتها می نوشتند از میان رفته حضرتعالی و چاکر و مخلص و بنده و تشریف آوردید و عرضکردم بسیار کم شده ـ اینها قدمهاییست که در این چند سال بطرف جلو برداشته شده با اینحال باز یکرشته تعارفات بیجابحال خود باقیست . از جمله من یکی را در اینجا یاد آوری می کنم .

در خیابان دو نفر بهم میرسند و اندك آشنایی با هم دارند . پس از سلام فوری یکی می گوید :(کجا هستید ؟ . . چرا هیچ یادی ازمانمی کنید ؟ بادوستان اینطور رفتار می‌کنند ؟ ! .) آندیگری جواب میدهد : (بجان عزیزتان بی اندازه مشتاق زیارت وجود مبارك بودم . دیشب هم با آقای فلان ذکرخیر حضرتعالی بود . یکدفعه هم عازم زیارت بودم چون دیگر دیر شده بود قلبم اجازه ندادمخل آسایش وجودمبارك باشم گرفتاری ها نمیگذارد که آدم بوظایف دوستی عمل کند) شاید ده دقیقه در میان خیابان ایستاده این تعارفات را تحویل یکدیگر می‌دهند .

در حالیکه اگر دلهای ایشان را بشکافیم خواهیم دید از این جمله ها هیچ قصدی منظور نیست و هیچ نتیجه نمی خواهند . آن یکی بطور رسم یك جملهٔ بزبان می آورد و در مقابل آن این یکی هم یك سلسله دروغهای بیجارا بقالب می‌زند و چون عادت کرده اند زشتی آنها را نمی دانندو شاید از ضعف نفس تصور می کنند هنگامیکه بهمدیگر می رسند

باید این قبیل تعارف و دروغفروشی با یکدیگر نمایند.

غالباً می بینی دو نفر که با هم این تعارفات را مبادله می کنند در پشت سر مذمت و غیبت در باره هم مضایقه نمی نمایند. ولی در عالم خود این را یکنوع سیاست و زیرکی می شمارند که در روبرو آن تعارفات را مبادله نمایند.

شاید کسانی که درصد سال بعد این نوشته هارا بخوانند تصور کنند فقط یکدسته اشخاص بی تربیت عوام باین درد گرفتار بوده اند و ما این یادآوری را از بهر ایشان نوشته ایم. ولی ما خودمان میدانیم که این گرفتاریها بیش از توده عوام دامنگیر خواص است. همان دسته تربیت شده با سواد هستند که دچار این اندازه ضعف نفس می باشند و رفتار و کردارشان نوعاً از این قبیل است.

این گرفتاری بحدی رسیده که هرگاه کسی بخواهد از آنها دوری جوید باید از معاشرت بر کنار باشد و یا یك قوت نفس بزرگی بخرج دهد. وگرنه چه شما بخواهید و چه نخواهید همینکه در خیابان یا در یك مجلس بمردم برمی‌خورید خود را دچار این تعارفات لغو و بیخردانه خواهید یافت.

این بدتر که کسانیکه این آلودگیها را دارند چندان گستاخ وجری هستندکه اگر یکی بخواهد همرنگ ایشان نباشد بزبان درازی می‌پردازند و نام او را (خشك) می گذارند. ولی باید باینها رو نداد و اعتنا نکرد و بکندن ریشه این لغو کاریها کوشید.

محمد ملك‌نژاد

یك کتاب سودمند

در پیرامون کتاب تاریخ هجده ساله آذربایجان

تاریخ یکرشته داستانها از پیش آمد های جهانی و کوشش های مردانیست که در نبرد های زندگانی کوشیده اند و رنجها برده اند . چون برخی از اینمردان در راه غرضهای پست خود و نادانی های خویش می کوشند و برخی در راه آسایش مردمان و سعادت خلق رنج می برند ازاینرو در تاریخ باید این دو دسته‌را جدا گردانید ونیك‌را ازبد متمایز ساخت .

کسانی که تاریخ نویسی آغاز می کنند باید دانشورانی باشند که بتوان گفت از برگزیدگانند و دست خدائی با آنان همراه شده و اینگونه تاریخ نگاران برگزیده باید حقایق را مو بمو نوشته و پرده ها را از راز های نهفته تاریخ برداشته و تاریك را روشن سازند و همانا این گونه تاریخ نویسی است که قدر و ارجی پیدامی کند و می توان آن را کتاب سودمند اخلاقي و اجتماعی نامید .

کتاب هائی که تا کنون درتاریخ بزبان فارسی تالیف شده متاسفانه هیچکدام دارای این مزایا نبوده و هر کدام کوتاهی ها و زیادی ها را دربردارد. مگردراین اواخر پاره کتابها درخوراین‌ارج ومزایا درفارسی چاپ یافته و می توان گفت که شایسته نام « کتاب سودمند » میباشد . یکی از آنها « تاریخ هجده ساله آذربایجان » است که در این مقاله مورد گفتار میباشد. کسانیکه کتابهای آقای کسروی را که از ده‌واند سال پیش یکایك نشر می یابد خوانده اند می دانند که تا کنون چه پرده های

تاریکي را از تاریخ برداشته و چه حقایق مهمي را روشن گردانیده‌است

از جمله چندیست که دامنه تحقیقات تاریخ مشروطیت را آغاز کرده و با قلمی شیوا و متین که شیوه آقای کسرویست داستان مشروطیت راروشن می‌سازد. همه می‌دانندکه تا کنون در خصوص تاریخ مشروطیت کتاب خوبی نوشته نشده و یادداشت های پراکنده مردمانی که در این داستان شریك بوده‌اند آن ارزش را دارا نیست که تنها تنها چاپ و نشر گردد. مؤلف کتاب تاریخ هجده ساله آذربایجان داستان تاریخی را با قوانین اخلاقی سنجیده و با آن سلیقه مخصوص خود نیك را از بد جدا و داستان تاریخی را آمیخته باقواعد اخلاقی نموده‌که‌هر خواننده‌حساسی ازآن درس عبرت گرفته و فریفته این داستان واین کتاب نفیس می‌گردد. نویسنده این سطورکه هنوز مراحل‌عمرش اجازه نمیدهدکه این داستان را با چشم دیده باشد اما از هر کسی از دوستان و یاران و مادرانی که فرزندان و جگر گوشه های خودرا قربانی ایران‌کرده اند دیده‌ام هنگامی که این کتاب‌را می‌خوانندچنان تاثیرات عمیقی درآنان‌پدیدمی‌آیدکه مانند قوه مقناطیسی هم بدیگران سرایت می‌کند !!!

راستی این کتاب نفیس حقایق را چنان روشن و آشکار نگاشته‌که می توان از روی‌داوریهای آن ارزش مشروطیت ایران‌را با تاریخ‌انقلاب فرانسه خوب سنجید. این‌کتاب را آن کسانی که فرزندان و جگر گوشه های آنان در آن داستان جان بازی‌کرده اند و یا خودشان دخالت داشته اند ارزشش را بیشتر از دیگران دانسته و می دانند که چگونه حقایق پس از مدت ها پرده پوشی آشکار می گردد !!! اگر فرانسه افتخار کند که مورخین زبردست فرانسوی‌همچون مسیو تییر ودیگران تاریخ انقلاب

فرانسه رانوشته‌اند ماهم می‌توانیم این‌مباهات را کرده و تاریخ مشروطیت ایران را که بقلم آقای کسروی تألیف شده با آنها بسنجش گزاریم وبلکه می توانیم گفت که قدرت و قلم و شاهکار های اخلاقی و اجتماعی را که مؤلف دانشمند در این کتاب بکار برده کمتر مانند آن در کتاب هـای مورخین فرانسوی پیدا میشود بویژه با قید هایی که هر تاریخ نگار در ایران در برابر هیاهوی دسته های ناراضی پیدا می کند و مولف تاریخ هجده ساله نیز با آن قید ها روبرو شده و آنها را پـاره ساخته است . ایران همیشه اینگونه جان‌بازان و فدا کاران را دارا بوده و بقول مؤلف دانشمند طبقه سوم ـ آن طبقه بی‌سوادی‌که آشنا به حقه بازی های علمی نبوده اند چنان داد مردانگی و شهـامت اخلاقی را داده اند که برای همیشه نام ایران و ایرانیان را سر بلند کرده و داستان های تـاریخی باستانی را که برای مردمان کنونی مانند افسانه می باشد برای باردیگر ثابت کرده اند .

یـك دسته از بزرگان سیاسی دوره مشروطیت را مؤلف دانشمند این کتاب با دیده انتقاد نگریسته و با دلائل تاریخی خیانت های آنان را شمرده اند. اگرچه مؤلف تا اندازهٔ پرده پوشی کرده و شرم و نجابت به ایشان اجازه نداده که بیشتر از این هـا پرده دری کنند و تـا آنجا که حقایق تاریخی و وجدان اجازه داده و سودمند برای تاریخ بوده نوشته اند . با اینهمه راه بروی خـواننده باز کرده اند که دغلکاران و مردان ناپاك دوره انقلاب را نیك بشناسد و بسیاری از ایشان که هنوز زنده اند همیشه با دیده دشمني در آنها نظر کنند .

همین قسمت از تاریخ هجده‌ساله است که قیمت بی اندازه دارد .

زیرا مشروطه در ایران با آن اهمیت آمد و آنهمه فدا کاریها در باره آن شدو با اینهمه نتیجه درستی از آن پیدا نشد. بلکه اگر فراموش نشده بیست سال پیش بدترین دورهٔ هرج و مرج ایران بشمار بوده. ما ازهر کسیکه بپرسیم علت آن‌را ندانسته. ولی ازخواندن تاریخ هجده‌ساله هرکس بآسانی میداند که مایه بدبختي چه کسانی بوده اند وبیهوده نیست مؤلف دانشمند یکدسته‌را آنهمه دنبال می‌کند. محا کمه میانه ستارخان ها وباقر خانها با یکدسته از مردان مهم آن زمان کردن و شجاعـانه حق را به ستار خانها دادن و این مردان مهم را محکوم ساختن کاری است که‌تاریخ هجده ساله از عهده آن بر می‌آید.

اگر چه یکدسته از این قسمت تاریخ آقای کسروی رنجیده اند وهمیشه زبان انتقاد باز دارندوگاهی پست فطرتانه بسخنان بیجـایی نیز برمي‌خیزند ولی چون همه‌اینها ازروی اغراض شخصی‌است وابداً بنیادی ندارد نباید باینها اعتنا کرد.

همین بس که تا کنون کسی نتوانسته ایراد های خود را بنویسدو منتشر گرداند و تنها بگفتن اکتفا می کنند.

خو شبختـا نه آقای کسروی با آنهمه سابقه درازی که در رشته تحقیقات تاریخی دارند و نو شته هـای تاریخی ایشان مورد اعتماد و حجت مورخین و مستشرقین بزرگ میباشد دامن همت را به کمر زده واین‌راه را بخوبی پیموده و بقول گذشتگان حق‌مقام را نیك ادا کرده اند.

بارها از مادران داغدیده جوانانی که در این داستان شور انگیز دستی‌داشته اند شنیدم‌که این کتاب تاریخ را کتاب من نام نهاده و درد دل های خود را در آن کتاب برشته‌تحریر دیده اند. این‌کتاب شیرین

و شور انگیز که داستان تاریخی را شرح میدهد در نکته های باریك آن یك استاد بزرگ اخلاقی و اجتماعی مانند آقای کسروی گفتگو های اخلاقی و دین را گوشزد می کند ، که تاثیر آن مانند تاثیر درس های یك آموزگار زبردستی است که درس اخلاق و دیانت را بر اجتماع میآموزد .

تاریخ هر اندازه نزدیکتر به راستی باشد ارزش آن بیشتر است و در خواننده بیشتر تاثیر دارد این گونه تاریخها بهترین آموزگار اخلاقی و اجتماعی میباشد و یك تازیانه عبرتی است که آدمی را بسوی راستی و درستی می کشاند.

آدمی وقتی که این کتاب را می خواند چنان تاثیرات عمیقی در او ایجاد میشود که گوئی خودش در آن میدان کار و زار بوده و مربی توانائی حقایق اخلاقی و اجتماعی را گوشزد می سازد . پس از خواندن چند صفحه از کتاب تاریخ هجده ساله آذربایجان آدمی را چنان بی‌طاقت می گرداند که گوئی خود را فراموش کرده و خود را باخته و در محکمه وجدان و خدا مورد باز پرسی قرار گرفته و قاضی پاکی مانند آقای کسروی اورا محاکمه می نماید.

انسان هرقدر خشن و خونسرد باشد و با احساسات سروکاری نداشته باشد باز ازخواندن این کتاب گاهی تاثیرات درونی او را بی‌اختیار کرده از اظهار احساسات و نفرین بدشمنان درونی و بیرونی ایران خود داری نمیتواند. بلکه دربرخی مقامها ناگزیر میشود جلواشك را نیز بازگزارد .

مزیت عهده این کتاب آنست که بنحویکه خود وقایع وجریانات بترتیب وتدریج بوده تاریخ نیز بهمان ترتیب وتدریج پیش می‌آید و قدم

بقدم آنرا دنبال می کنند ودر داوری و تشخیص نیك و بد نیز از همان ترتیب بر کنار نمی شود . شاید خوانندگان مقصود مرا درك نكنند اینست توضیح میدهم - در یك جریان بزرگ تاریخی بسیاری از اشخاص در آغاز امر صمیمانه رفتار می کنند ولی کم کم آلودهٔ اغراض شخصی گردیده از صمیمیت دور می افتند وچه بسا بخیانت مرتکب شوند . تاریخ نویس که پس از ختام جریان قلم برمیدارد و میخواهد تاریخ جریان را بنویسد غالبا اینطور است که چون تاریخ نگار خیانت های آن اشخاص را در نظر دارد به صمیمیت هائی که در آغاز جریان از خود بروز داده اند قیمت نگزارده وقایع را بنحویکه رخ داده برشته نگارش نمی کشد . اغلب مورخین دچار این خطا می شوند وخود ایشان درك نمیکنند . ولی مؤلف تاریخ هجده ساله از این لغزش بر کنار بوده واگر کسی تاریخ هجده ساله را از آغاز آن با دقت خوانده خواهد دید مؤلف وقایع را چنانکه بوده می نگارد و کسانیکه در آن زمان بصمیمیت کار می کرده اند (گو که معلوم نیست آن صمیمیت حقیقی بوده یا نه) کارهای ایشان را بهمان نحو که رخ داده می نگارد و خطاها و خیانت های آخری ایشان را بآن زمان دخالت نمیدهد . خواننده تو گویی خودش در آن زمانها بوده و با جریانات قدم بقدم همراهی کرده و پیش آمد هر زمان را با دیده تماشا کرده است .

مشروطه در ایران چون شروع گردید در آن زمان انبوهی از مردم از درباری و طبقه علماء و بازاریان وطبقه بیسواد درآن شرکت کردند . مؤلف نیز همه آن ها را در تاریخ نشان میدهد و شور و هیجان عموم را یاد می کند . ولی چون جریان بیك جای سختی می رسد و محمد علی میرزا را با توپ و تفنگ بکندن بنیاد مشروطه قیام می کند در اینجا

مشروطه خواهان دو دسته میشوند یکدسته طبقه‌برجسته و باسواد و یك دسته طبقه گمنام و بیسواد ـ آندسته خود را کنار کشیده پی اغراض خود میروند . ولی این دسته گمنام و بیسواد ایستاده فداکاری نشان می دهند تا دو باره مشروطه را بر می گردانند .

لیکن همینکه دو باره مشروطه برمی گردد همان طبقه برجسته دوباره بمیدان تاخته رشته کار ها را در دست می‌گیرند و بمحو و نابودی آن دسته فداکار می‌کوشند و با یك مهارت فوق‌العاده آنها را از میدان می‌برند سهل‌است که بدنامشان کرده و از نظرها می‌اندازند وچنان میکنند که هیچکس نمی دانست چنان حقایقی درمیان بوده حتی آنهائی که در جریان بوده اند این حقایق را در آن زمـان درك نکرده بودند و اگر درك کرده بودند از یادشان رفته بود تا آقای کسروی آن ها را روشن گردانید .

آقای کسروی همینکه بمحل جداشدن دودسته می رسد بدون‌آنکه بجلالت و اهمیت صوری طبقه برجسته قیمتی‌گزارد ویا از مهارتی که ایشان درپرده کشی بکار های خود نشان داده بودند فریب خورد بـا یك صراحت‌عادلانه طرف طبقه گمنام و بیسواد‌را می‌گیرد ومحاکمه تاریخی را دنبال می نماید و با قدم های آهسته هم تاریخ را دنبال می کند و هم در هیچ جا رشته محاکمه را از دست نمیدهد .

این نکته معنی های بزرگی را در بر دارد و از جمله ایـن معنی او بسیار مهم‌است که هرکسی بداند‌که درایران‌ودیگر توده‌های شرقی‌آنچه فاسد گردیده این طبقه برجسته است و طبقه های انبوه گمنام یابعبارت دیگر طبقه های دوم و سوم‌در صلاحیت خود باقی است و این نکته بزرگی

است که جلو نا امیدی را درباره اصلاح شرق می گیرد.

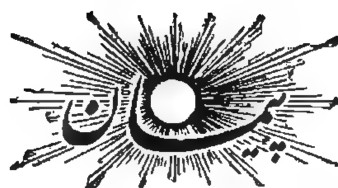
زمانیکه اصل این کتاب بزبان عربی در مجله العرفان صیدا چاپ میشد خوب یاددارم که چه اثری درخوانندگان عربی زبان می کرد و من که درآن زبان در عربستان بودم اثرآن را خوب دریافته ام. بسیاری ازدوستان من چنان متاثر می‌شدند که گویا تاریخ استقلال و جنبش‌های دیار عرب را می خوانند و از دل سوزی و همدردی باز نمی ایستادند.

درمطبوعات عربی این کتاب انعکاس غریبی داشت و همیشه متأسف بودند که دامنه آن مقطوع گردیده و دانشمندان عرب همیشه از نگارشهای آقای کسروی تمجید و توصیف می نمودند.

گیلانیان آرزو دارند که همانگونه که مؤلف دانشمند بخش آذربایجان را تألیف نموده اند قسمت گیلان را که راد مردان بزرگی در این راه با برادران آذربایجانی همدوش و همقدم بوده فراموش نفرمایند و تا اندازه که دسترس به اسناد تاریخی آن سامان دارند خدمت شایستهٔ از این راه به گیلان نموده و تاریخ مشروطیت را تکمیل فرمایند که بزرگترین خدمت به‌تاریخ و ایران نموده اند.

هرگاه آرزو داریم که‌بهترین درس‌های اخلاقی و اجتماعی و تاریخی که‌باداستان پدران وآشنایان ما آمیخته شده بیاموزیم، هرگاه می‌خواهیم بهترین درسهای عبرت آمیز تاریخی را آموخته و از اندرز های گرانبها و نفیس بزرگی‌سرمشق بگیریم، هرگاه می خواهیم دوای خوش بختی را به توده بیمار خورانیده و آنان را از نکبت و بدبختی های اجتماعی رهائی دهیم سزاوار است در نشر این کتاب زیبا که زائیده فکر یك مردبزرگ تاریخی واجتماعی است کوشش دریغ ننمائیم که انتشار آن خدمت بایران ونسل جوان می باشد.

مرتضی مدرسی چهاردهی



سال پنجم شماره دوم
۱۳۱۷ دی ماه

گذشته و آینده

گذشته دیگران را بوده واکنون و آینده ماراست

از کوتاه‌بینی‌هایی که گریبانگیر کسان بسیاری شده اینست که بگذشته ارج بیشتر می‌گزارند وهمه بآن می‌پردازند و پروای اکنون و آینده کمتر می‌کنند.

این شیوه عامیانست که بزمانهای پیشین با دیده دیگری می نگرند و سخنان گزافه آمیز از فراوانیها و خوشیهای آن زمانها گویند و مردان گذشته را روز بروز بزرگتر گردانند و کارهای نباورستنی و بیرون ازآیین طبیعت را که ازآن زمانها گفته شود بآسانی باور نمایند. کسانی از آنان چنین پندارند جهان روز بروز بدتر گردیده و همواره گذشته را آرزو نمایند و از زمان خودبگله پردازند. کسانی نیز پندارند داستانهای بزرگي که در زمانهای پیشین رخ داده دیگردرهیچزمانی رخ نخواهدداد ومردان بنامی که برخاسته اند دیگر نخواهند برخاست.

شما اگر میخواهید اندازه گمراهی عامیان را در این زمینه نیك شناسید کتابهایی‌راکه درباره‌اسکندریونانی درزمان خوداو و یااندکی دیرتر نگاشته اند وکارهای او را یکایك باز نموده‌اند بخوانید و او را وکارهایش را چنانکه بوده بشناسید و سپس او را با اسکندری که عامیان می شناسند

وکارهایی که ازو یاد می کنند بسنجش گزارید تا بدانید جدایی از کجا تا بکجاست .

این شیوه از عامیان چندان شگفت نیست . شگفت آنست که انبوهی از پیش افتادگان و برجستگان این باورها را میدارند و جز بگذشته ارج نمی گزارند و آینده را بهیچ نمی‌شمارند . اینان هم می‌پندارند آنچه در گذشته رو داده دیگر رو نخواهد داد و مردانی که برخاسته‌اند مانند آنان دیگر نخواهند برخاست .

اینها همه کوتاه بینی است و خرد و دانش از آنها بیزار میباشد . وانگاه زیان بس بزرگی از آن برمیخیزد .

جهان چنانکه گذشته را داشته آینده رانیز خواهد داشت . داستان های بزرگی که روداده و مردان بنامی که برخاسته‌اند مانند آنها درآینده هم خواهد بود .

جهان پیر نشده . آیین خدا دیگر نگشته . تاریخ نایستاده . دستگاه آفرینش بسیار بزرگتر از این پندار های عامیانه است .

روزی بود که کسانی آغاز و انجام جهان را نشان دادندی . گذشته را هشت هزار سال شمرده آینده را کمتر از آن پنداشتندی . امروز ارجی باین پندار های بیپا نتوان گزاشت . جهان صد هزار سال برپابوده و در آینده هم خواهدبود . دانشها هرچه پیش رفته بزرگي جهان روشنتر گردیده . گذشته و آینده همه یکسانست . لیکن از دیده زندگانی آینده ارجش بیشتر و شکوهش فزونتر میباشد . زیرا جهان زمان بزمان آراسته تر و پر شکوهتر گردیده و آدمیان برطبیعت چیره تر شده‌اند و از داده های خدایی بیشتر بهره می یابند . دانشهایی که امروز در دست است و بسیاری از

راز های طبیعت بیرون افتاده اگر از راهش بکار رود برشکوه و آراستگی زندگی افزاید و بهره آدمیان هرچه فزونتر گردد.

همچون دیگران نمیگویم: «خردها روز بروز بیشتر می گردد». این سخن نه راست است و بیشی و کمی خردها داستان دیگری دارد. می گویم: دانشها روزبروز فزونتر، و توانایی آدمیان بیشتر می گردد وجهان برآراستگی و آبادی می‌افزاید. اینهاچیزهاییست که ارج این زمان وآینده را بیشتر می گرداند. کسانی چگونه توانند این ها را نادیده گیرند وبخیره گذشته را بهتر و پر ارجتر شناسند؟!..

و آنگاه گذشته دیگران را بوده و اکنون و آینده ما راست. گذشتگان هر چه کرده اند گذشته و رفته و ما پاسخده آن نمی باشیم. ولی اکنون و آینده را ما پاسخده می باشیم و میباید کاری کنیم که زمان خود را فیروز و درخشان گردانیم.

زندگانی راه را ماند. در راه همیشه باید زیرپارا پایید و چشم بسوی پیش داشت. کسانیکه روبسوی پس دارند از راه بازمانند ولگدمال دیگران گردند. درزندگانی نیزهمیشه باید اکنون راپایید و اندیشه آینده را داشت و گذشته رابتاریخ بازگزاشت. کسانیکه نچنین کنند ازپیشرفت ورستکاری بی بهره خواهند بود.

یك توده اگر هم روزگار درخشانی گزارده اند چون گذشته است باید آن راه پشت سر اندازند و از آن بآزمایش آموختن و دل نیرومند داشتن بسنده کنند و بکار زندگانی پردازند و هیچگاه آن را مایه سرگرمی نسازند و از آینده ناآگاه نمانند.

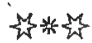
این در باره گذشته فیروز و درخشانست که می گوییم باید بگزارند

و بآن نپردازند ، چه رسد بگذشته هایی که سرا پا زبونی و تاریکی بوده ! چه رسد بآنکه کسانی بنام کار های گذشته با هم کشاکش نمایند و بنام مردانی که صد ها سال پیش آمده اند و رفته اند بدسته بندی بر خیزند ! چه رسد بآنکه توده ای نادانیها و آلودگیهای زمان های گذشته را مایه سرگرمی گرفته از زمان خود بیکبار نا آگاه مانند !

اینهارا می نویسم و بیاد نادانیها و آلودگیهای زمان مغول و پس از آن هستم که امروز سرها همه بآنها گرم است . بیاد کسانی هستم که از بی خردی یا از بدخواهی همواره آنها را تازه می‌سازند و نمی‌گزارند فراموش گردد و ازمیان برخیزد .

از بدترین زیانکاریهاست که مردم امروز ارج زمان خود را ندانند و فرصتی را که برای کوشش در راه نیکی پیش آمده غنیمت نشمارند . امروز در این روزگار فیروز است که می توان بنیاد آینده درخشانی گزاشت . در این زمان گرامیست که می توان بچاره درد هـای کهن چندین صد ساله پرداخت .

بیخرد آن کسانی که همه با گذشته سرگرمند و زیان کار خود را نمی دانند . بیخرد آن کسانی که در گذشتگان با دیده دیگری می‌نگرند و می‌پندارند دیگر مانند ایشان نخواهد برخاست .



نپندارید که ما میخواهیم کسی تاریخ نخواند و داستان و سرگذشت گذشتگان را نداند . ما چنین خواستی را نمیداریم و بلکه همواره هواداری از تاریخ می نماییم و آرزومندیم مردم بآن پردازند . تاریخ خواندن و پیش آمد های گذشته را دانستن جز از آنست که کسانی آنها را مـایه

سرگرمی سازند و از زمان خود و از آینده نا آگاه مانند.

اگر اینان تاریخ خوانند نیك دانند که جهان همیشه بیك آیین بوده، و آنچه در یك قرن رخ داده قرن های دیگر از مانند های آن تهی نبوده.

نیك دانند که هر توده ای که ارج زمان خود و مردان زمان خود را نشناخت و همیشه بگذشته و بگذشتگان پرداخت بزیان های بسیار بزرگی دچار آمد.

نیك دانند که بهر زمانی کوششهایی درباید. در جهان هیچ نبوده که مردمی با تاریخ خود زنده مانند. هیچ نبوده که توده ای با گفتگو از مردان گذشته و ستایش های گزافه آمیز در باره ایشان بجایی رسند.

یك کسیکه بیماراست باید بچاره درد او کوشید و هرگز از گفتگو از پزشکان دیرین و تاریخچه پزشکی سودی در دست نخواهد بود.



دوباره می گوییم: جهان باینجا که رسیده یك آینده پر شور و پر تکانی در پیشروی ماست، و این بدترین زیانکاریست که ما از آن نا آگاه باشیم و بآن نپردازیم و خود را با نادانیهای گذشتگان سرگرم سازیم. چنین کاری بسود دشمنان ماست.

شرق گذشته درخشان و گذشته تاریك هر دو را میدارد و مارا می باید که همه را پشت سر اندازیم و بکار و زمان خود پردازیم.

خرده گیری و پاسخ آن

کسانی پیمان را میخوانند تنها برای آنکه خرده گیرند، و چون چیزی نمی یابند کلمه هایی را پیدا کرده با خرده گیری بآنها دل خود را شاد می کنند. این بیچارگان بیمارند و خود نمیدانند. اینان میخواهند هیچکس بکاری برنخیزد و بدنهادانه چشم دیدن هیچ نیکی را نمی دارند.

اگر چه اینان خرده هایی که می گیرند نمي نویسند و در روبرو نمیگویند و باین بسنده می کنند که در پشت‌سرسخنانی رانند ولی‌ماچون میخواهیم بهانه ای برای کسی بازنگزاریم اینست آنچه ازخرده گیریهای ایشان شنیده ایم نگاشته و بپاسخ می‌پردازیم:

ما چون گاهی بجای «درست نیست» و «چنان نیست» جمله های «نه درست است» و «نچنانست» می آوریم خرده‌گیران پنداشته اند این از راه هوس‌است و آنرا دستاویز برای خود شمارده‌اند. ولی‌ما این‌جمله ها را از پیشینیان گرفته ایم و چون بنیادی بهر خود دارد اینست آن را پذیرفته ایم و گاهی بکار می بریم و اینك بنیاد و انگیزه آن را روشن می‌گردانیم.

این در خور افسوس است که زبان بحالی افتاده که مردمش آن را نمیدانند و چون ما بجمله های درست تر و استوار تری بر میخیزیم از نادانی آن را نادرست مي انگارند.

ما در فارسی دو کلمه «است» و «هست» را داریم که بهم نزدیك است ولی یکی نیست و نتوان آنها را بجای یکدیگر آورد. چنانکه می گوییم: «کاغذ سفید است» و «کاغذ هست». این در بودن (مثبت) است

ولی اگر بخواهیم آنها را در نبودن (منفی) بیاوریم خواهیم گفت : «کاغذ سفید نیست» و «کاغذ نیست» که درهر دوکلمه نیست را می‌آوریم و جدایی در میانه نمی گزاریم .

ولی گذشتگان این دو معنی را در نبودن نیز جدا می گرفته اند . و بجای جمله یکم «کاغذ نسفید است» می گفته اند . اگر کسی در کتاب های پیش از مغول جستجو کند اینگونه جمله بندی‌هارا بسیار فراوان خواهد یافت . و چون در بیشتر زبانهای دیگر نیز این دومعنی را جدا از هم می گیرند ، چنانکه در ترکی معنی یکم را با «دگل» و معنی دوم را با«یوخدی» می‌رسانند و در عربی وانگلیسی نیز جداییهایی می گزارند از این رو باید گفت آنکار پیشینیان بهتر و پایه دارتر بوده و از اینرو است که گاهی ما نیز پیروی از آنها می کنیم .

کسانی هم جمله های «میدارد» و «می باید» و مانند اینهـا را خرده می گیرند . پاسخ اینان را بگفتار های «در بارهٔ زبان» که درشماره های امسال پیمان خواهد بود و یکی از آنها در شماره یکم بوده باز گشت می دهیم . اگر آن ها را بخوانند و بفهمند خواهند دید که حال کنونی زبان فارسی بدترین حال است و چنین زبانی برای فهمانیدن معنی ها یارا نتواند بود .

گونه های سیزده گانه گذشته (ماضی) که شمرده ایم و گونه های سه‌گانه کنون (مضارع) که خواهیم شمرد درباره داشتن و بایستن وبودن نیز می آید و چون اینها بیش از همه بهم خورده ما از اینهـا جداگانه گفتگو خواهیم داشت و خوانندگان خواهند دید که اینها را دیگران همه غلط می آورند و اگر خرده باید گرفت بر نگارش های دیگران

باید گرفت .

کسان دیگری کلمه ها یا جمله هایی را که ما می‌نگاریم و بافرهنگ ها راست نمی آید بزبان می آورند و این‌ها را لغزشی از ما میشمارند . در این چند سال اینان در نیافته اند که ما امروز بآگاهیها و دانش هایی دسترس داریم که فرهنگ نویسان نداشته اند و اگر یك کلمه یا جمله ای از ما با نگارش های فرهنگ ها نمیسازد باید آنها را نا درست دانست نه نگارش های ما را .

آنچه در پایان باید گفت اینست : کسیکه دو سه بار بر گفته ها یا نگارش های یکی خرده گرفت و پاسخ شنید و دانست که لغزش ازسوی خود او بوده باید بخود آید و بآنکس دلگرمی پیدا کند و دیگر در پی خرده گیری نباشد . این‌معنی آدمیگری وراستی پرستی‌است . ولی‌این خرده گیران از روزیکه ما بنگارش پیمان آغاز کرده ایم همواره زبانشان بخرده گیری باز است و همیشه نیز لغزش از سوی ایشان بوده و پاسخ از ما شنیده اند با اینهمه بخود نمی آیند و این نمی کنند که نگارش های ما را با دیده بد بینی نخوانند ـ اینست می‌گوییم : این بیچارگان بیمارانند بیمارانی که دردشان چاره نمی پذیرد .

دربارهٔ بهای پیمان

خواستاران پیمان بخوانند

بهای سالانه پیمان ۵۰ ریال است واینکه در درخواستنامه ها نوشته شده (برای کمچیزان تا سی ریال می توان پایین آمد) برای آنست که ما بار ها دیدیم جوانانی از شاگردان دبستانها و دیگران آرزومند خواندن پیمان میباشند و دو ریال و دو ریال پول پس‌انداز کرده و خواستار پیمان می شوند ما برای اینگونه کسان‌که بیست ریال و سی ریال در زندگانی آنان مؤثراست تخفیف دادیم . اگر می توانستیم میبایست از اینگونه خوانندگان هیچ پول‌نگیریم ولی چون یکبار پول نگرفتن خود زیانهای دیگری دارد اینست آنرا نخواستیم و نتوانستیم و بسی ریال از آنان بسنده کردیم و هرگز مقصود این نیست که کسان دارا و توانا نیز آنرا بهانه ساخته از پرداخت ۵۰ ریال خودداری نمایند.

گویا این کسان ازاندازه گرانی‌کاغذ که روز بروز بالا میرود آگاهی ندارند و بجای کمك بما باینگونه ناستوده‌کاریها برمیخیزند .

ما در اینگونه پیش‌آمد ها بیش از همه غم آن را میخوریم‌که چرا یك دسته مردم تا این اندازه از نیکیها دور شده اند و چرا باینگونه زیرکیهای بسیار خنك تنزل می نمایند. این درد بیش از همه ما را آزرده می سازد . چیزیکه هست در آمیان ما مردان شرافتمندی را هم داریم که می بینیم همیشه در پی دستاویزی هستندکه به پیمان کمك نمایند واین مردان شرافتمندندکه مایه تسلی ما می‌شوند .

در این چند سال ما کسانی را دیده ایم‌که با امضای خود پیمان خواسته اند و پس ازآنکه یکسال شماره های مهنامه برایشان فرستاده شده ازپرداخت پول خود داری نموده و باکمال بیشرمی بنوشته‌های پیاپی ما پاسخ نداده اند . ما از نامهای این دزدان بیشرافت فهرستی درست کرده ایم نه برای اینکه بار دیگر مطالبه پول نماییم . بلکه برای اینکه یکروزکه رسید نامهای این دزدان بیشرافت‌را نشر نماییم وعبرت دیگران سازیم . اینگونه مردان پست‌نهاد ننگ مرتوده هستند و باید از آنها چشم نپوشید بویژه چون نامها را نشر نماییم خوانندگان خواهند دیدکه بیشتر ایشان ازکسان بنام و خود ازآن دسته می باشندکه همیشه دعوی شرافت می نمایند و بمردم تربیت واخلاق یاد میدهند.

دفتر پیمان

دارنده: کسروی

جایگاه دفتر: خیابان فرهنگ - کوچه روبروی کارخانه برق



کتابهای دارنده پیمان در کتابفروشی های پایین بفروش میرسد:

تهران	کتابفروشی شرکت محدود طبع کتب کتابفروشی شرکت چاپ کتاب کتابفروشی طهران کتابفروشی خاور
تبریز	کتابفروشی سروش کتابفروشی محمدیه نزد آقای عبدالله موزع
قزوین:	کتابفروشی توزیع جراید
اهواز:	کتابفروشی صافی
رضائیه:	کتابفروشی فرقانی

تکفروشی پیمان

درتهران کتابفروشی های طهران وخاور وشرکت چاپ کتاب

بهای هرنسخه ۴ ریال

بهای سالانه پیمان